
روشن تر از خاموشی

برگزیده شعر امروز ایران

سازگار سرای (۱۳۵۷-۱۳۰۰)

به انتخاب و مقدمه
مرتضی کاخی



www.ashdard.com

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸

فهرست

فصل ... [مقدمه] ۲۵

علی اکبر دهخدا

یادآرزشمع مرده یادآرا! ۶۹

نیما یوشیج (۱۳۳۸-۱۲۷۶)

گزینۀ افسانه ۸۹

میرداماد ۹۳

ققنوس ۹۴

آی آدمها ۹۷

کارشپا ۹۸

درفرو بند ۱۰۶

هنگام که گریه می دهد ساز ۱۰۸

اجاق سرد ۱۰۹

ماخ اولا ۱۱۰

مرغ آمین ۱۱۱

قایق ۱۲۰

داروگ ۱۲۳

۱۸۴	مهتاب
۱۸۷	سایه های شب
۱۹۰	اندوه شامگاه
۱۹۳	کارون
۱۹۶	هوسناک
۱۹۸	پیشواز مرگ
۲۰۰	گنجهکار
۲۰۱	ملعون
۲۰۳	واپسین چاره
۲۰۵	بامداد بزم
۲۰۷	عید
۲۰۸	یاردیرینه
۲۰۹	جادو
۲۱۰	کاخ گمان
۲۱۲	فریب
۲۱۳	اندرز روزگار
۲۱۴	باستان شناس

ژاله اصفهانی (۱۳۰۰)

۲۱۹	در قطار
۲۲۰	در بلم
۲۲۰	کلاغ
۲۲۱	گیاه وحشی کوهم

منوچهر شبیانی (۱۳۰۲)

۲۲۷	شمع آجین
۲۳۲	مرگ عقاب

۱۲۳	خانه ام ابری است
۱۲۴	ری را
۱۲۶	هست شب
۱۲۶	برف
۱۲۷	باغروبش
۱۲۹	داستانی نه تازه
۱۳۰	خروس می خواند
۱۳۲	مهتاب

مجدالدین میرفخرایی (گلچین گیلانی) (۱۳۵۱-۱۲۸۷)

۱۳۹	نام
۱۴۱	باران
۱۴۸	ای جنگل
۱۵۰	خانه تار

پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲)

۱۵۹	ماه در مرداب
۱۶۱	یغمای شب
۱۶۳	ظهر
۱۶۴	راز نیمه شب
۱۶۵	بت پرست
۱۶۷	سیمرخ
۱۷۰	عقاب

فریدون توللی (۱۳۶۴-۱۲۹۸)

۱۸۳	مریم
-----	------

۷۵۰ دل‌بسته خورشید
۷۵۱ نامه
۷۵۳ با آب
۷۵۴ دوباره
۷۵۶ تادورترین ستاره
۷۵۶ پس از غبار
۷۵۷ دخیل
۷۵۸ دریا، دریا

اسماعیل خوبی (۱۳۱۷)

۷۶۹ درپاییز
۷۷۱ پناه [۲]
۷۷۴ طرح [۱]
۷۷۴ نظاره [۱]
۷۷۵ دوروبس نزدیک
۷۷۷ مسافر
۷۸۱ زان رهروان دریا
۷۸۳ از تربت فروغ
۷۸۵ و خون و زخم و زجر
۷۸۶ آنسوی پل
۷۸۷ میخانگی [۷]
۷۸۹ در راه
۷۸۹ هرگز
۷۹۰ کودک
۷۹۰ وقتی که من بچه بودم
۷۹۳ با دوردست
۷۹۴ با «امید»

۶۹۵ نامه
۶۹۷
۶۹۷ ترانه تاریک

رضا براهنی (۱۳۱۴)

۷۰۷ باغ و دریا
۷۰۷ خوابها
۷۰۸ گل برگستره ماه
۷۰۹ شب بخیر

منوچهر نیستانی (۱۳۶۰-۱۳۱۵)

۷۱۳ ای تو - بار ایچۀ پیا کترین!
۷۱۵ با گورهای خالی ...
۷۱۹ قهوه خانه
۷۲۲ آن طرف - ۳
۷۲۴ از یک دیوان - ۵
۷۲۶ سکه ها در چشمه

نعمت میرزازاده (م. آزر م) (۱۳۱۵)

۷۳۳ دیدار بامداد
۷۳۸ باران
۷۴۰ شبچرانی

میمنت میرصادقی (آزاده) (۱۳۱۶)

۷۴۷ پرده
۷۴۸ پس از باران

۸۵۲حلاج
۸۵۴دیدار
۸۵۷خمشانه
۸۵۸سوکنامه
۸۵۹زانسوی خواب مرداب
۸۶۰آن عاشقان شرزه
۸۶۰جرس
۸۶۳خنیای خاک
۸۶۳اززبورتنهایی
۸۶۴حتی بروزگاران
۸۶۵سفرنامه
۸۶۷پژواک

طاهره صفارزاده

۸۷۵فتح کامل نیست
۸۷۶عاشقانه
۸۷۷«سفرعاشقانه»

علی موسوی گرمارودی

۸۹۳محبوبه شب
۹۰۵حجله خون
۹۰۶غوغای خاموش شب
۹۰۸حماسه درخت
۹۱۶فرصت کم است

۹۲۱فهرست نامها و موضوعها
۹۳۵فهرست الفبایی شعرها

۷۹۴باخردی عظیم
۷۹۵بودن [۴]
۷۹۷غزلواره [۲]
۷۹۸غزلواره [۵]
۸۰۰غزلواره [۷]
۸۰۲غزلواره [۱۵]
۸۰۴غزلواره [۱۶]
۸۰۷غزلواره [۲۰]
۸۰۹غزلواره [۲۱]
۸۱۱پیشگفتار
۸۱۲درانفجارخزان
۸۱۸دربرف، مثل کودک

محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) (۱۳۱۸)

۸۳۳پل
۸۳۴سفرنامه باران
۸۳۴کوچ بنفشه ها
۸۳۶درخت روشنایی
۸۳۸مرثیه درخت
۸۴۰دوخط
۸۴۱دیباچه (بخوان به نام گل سرخ، ...)
۸۴۳سفربخیر
۸۴۴فصل پنجم
۸۴۶ازبودن و سرودن
۸۴۸ضرورت
۸۴۹دیباچه (می خواهم، درزیرآسمان نشابور...)
۸۵۰عبور

فصل ...

در این وجیزه، که بر سیل مدخل یا پیشگفتاری بر نمونه‌های شعر شاعران نوپرداز فراهم می‌آید، این بنده بر سر آن است، که گرز دست برآید، از چشم یک خواننده قدیم و صمیم شعر، مجملی از دریافت‌های تدریجی الحصول خود را از این جریان عظیم و نوپا و پویا، به صورت یک عکس فوری و بدون دستکاری رتوش ثبت کند، بی مراجعه به کتابی و نوشتاری در این مقوله و بی قصدی در کار ممیزی شعر و جراحی آن یا اظهار فضلی در حد فضولی. اگر از اندیشه‌های شاعران و گفتارهای حلاجان ادبی، چیزی فراخور حال و مقال به خاطرم رسید، باری، آن را به همان صورت که در حافظه‌ام مانده، نقل خواهم کرد، مگر در مواردی که لازم بدانم عین آن کلام را در اینجا بیاورم. کوشش می‌کنم که به کوتاهی و سادگی و با صراحت و بی‌پروایی، (حتی المقدور)، هر آن چه را که در عرض چهل سال توجه مشتاقانه و ممارست در کار شعر، به یادمانده، در اینجا بنویسم. فرض را بر این می‌گذارم که کسی، دوستی، یا همسفری و در راه سفری، از من پرسد که: راستی فلانی! بگو ببینم شعر نو معاصر را چگونه می‌بینی؟ کدام شعر و کدام شاعر را می‌پسندی؟ پاسخم را به چنین پرسش‌هایی می‌خواهم بنویسم.

درفرو بند

درفرو بند که با من دیگر
رغبتی نیست به دیدار کسی ،
فکر کاین خانه چه وقت آبادان
بود بازیچه‌ی دست هوسی .

هوسی آمد و خشتی بنهاد ،
طعنه‌ای لیک به بی سامانی .
دیدمش راه ازو جُستم و گفتم :
بعد از اینت شب و این ویرانی .

گفتم : آن وعده که با لعل لبت ؟
گفتم : تصویر سرابی بود آن .
گفتم : آن پیکر دیوار بلند
گفتم : اشارت ز خرابی بود آن .

گفتم : آن نقطه که انگیخته دود ؟
گفتم : آتش زده‌ی سوخته‌ای ست
استخوان بندی بام و دراو
مرگ را لذت اندوخته‌ای ست .

گفتمش خنده نبندد پس ازین
آفتابی نه چراغی با من
گفت : آن به که بیوشی زین غم
پس ازین چهره به دست دامن .

دست غمناکان — گفتم — اما
ازپس در به زمین می‌ساید .
خنده آورد لبش گفت : ولیک
هولی استاده به ره می‌پاید .

می‌درخشد گرافق اهرمنی ست
نیمسوزیش به کف دود اندود ،
مرد آن در که امیدش بگشاد
با بیابان هلاکش ره بود .

جاده خالی ست ، فسرده ست امروز ،
هر چه می‌پژمرد از رنج دراز .
مرده هر بانگی در این ویران
همچو کز سوی بیابان آواز .

وز پس خفتن هر گل نرگس
روی می‌پوشد در نقشه‌ی خار
درفرو بند دگر هیچ کسی
نیستش با کس رای دیدار .

فروردین ۱۳۲۷

نیما یوشیج □ ۱۰۷

۱۰۶ □ روشن تراز خاموشی